

■ طرح مبارزه با بهائیت از چه مقطعی مورد توجه حاج شیخ حلیی قرار گرفت و آیا افراد دیگری هم نسبت به این موضوع حساس بودند؟

□ غیر از مرحوم حلیی افراد دیگری مانند شیخ علی اکبر نوقانی بودند که به این موضوع توجه نشان می دادند. من به یاد دارم که در مسجد گوهرشاد، در شبستان کوچکی که از سمت بازار وارد آنجا می شدیم، ایشان مدت‌ها در جلساتی راجع به بهائیت و تاریخچه آنها صحبت می کرد. حتی گاهی بعضی از جوانها از استاد محمدتقی شریعتی خواهش می کردند که در جلساتی با مبلغین بهائیت روبرو شود و حرفهای آنها را پاسخ دهد. مرحوم حلیی هم در یک چنین وضعیتی قرار داشت. ما می شنیدیم که ایشان گاهی به جلسات بهائیتها رفته و با آنها صحبت کرده است. اما در آن شرایط صحبت از تشکیلاتی که بعداً انجمن حجتیه نام گرفت، نبود.

■ این گونه نقل می کنند که حاج شیخ محمود حلیی در نهضت ملی شدن نفت فعال بوده است و بعد از کودتای ۲۸ مرداد از فعالیت سیاسی دست کشیده است.

□ در ابتدای نهضت ملی در سال ۲۸ و جریان جبهه ملی و انتخابات دوره شانزدهم و روی کار آمدن جبهه ملی و جریان ملی شدن نفت، از حاج شیخ محمود حلیی خبری نبود. ولی اوایل سال ۱۳۳۰ یعنی حدوداً خرداد یا تیر که مصادف با ماه رمضان بود، ناگهان آقای حلیی در مسجد گوهرشاد به منبر رفت.

■ موضوع سخنرانی ایشان چه بود؟

□ از نهضت ملی و شخص آیت الله کاشانی حمایت کرد!

■ آیا ایشان نامی از مرحوم مصدق هم برد؟

□ از دکتر مصدق هم اسم برد. منتها حضور آیت الله کاشانی در سخنان ایشان پررنگتر بود. به شب دوم نکشید که من شخصاً به مسجد گوهرشاد رفتم و دیدم که در مسجد جای سوزن انداختن نیست، در حالی که سخنرانیهای قبلی شیخ حلیی را دیده بودم. در یک گوشه‌ای، جمعیت محدودی پای منبر ایشان جمع می شدند که حداکثر به

■ جناب آقای احمدزاده! از اینکه دعوت ما را برای گفت و گو پذیرفتید، تشکر می کنیم. شما یکی از چهره های درخشان مبارزات ملت ایران هستید که در مراحل مختلف جنبش مردم ایران فعال بوده اید. از مقطع شهریور ۱۳۲۰ به بعد، در کانون نشر حقایق اسلامی، تا فعال شدن در نهضت ملی شدن نفت و همچنین جبهه ملی دوم و مبارزات سالهای ۳۹ تا ۴۲، و پس از آن در جنبش رادیکال سالهای ۴۲ به بعد همواره در صف مقدم مبارزه بوده اید. از طرف دیگر ممارست شما با فرهنگ قرآنی و نهج البلاغه و ارتباط وسیع با نیروها، شما را در جایگاهی قرار می دهد که می توان از آن منظر حقایق بسیاری را در تاریخ سیاسی ایران کالبدشکافی نمود. شما در اوایل انقلاب تاکید بسیاری بر نقش انجمن حجتیه در تحولات سیاسی داشتید و از این نکته که چرا روشنفکران و علاقمندان انقلاب، به مطالعه این پدیده توجهی ندارند، ابراز شگفتی می کردید. در ابتدای بحث می خواهیم که به روند تکوین این جریان و همچنین مؤسس این تشکیلات اشاره فرمایید.

□ با تشکر از شما، اجازه می خواهم که ابتدائاً سوابق مرحوم حاج شیخ محمود حلیی مؤسس انجمن حجتیه را بعد از شهریور ۱۳۲۰ مطرح کنم و بعد به شکل گیری تشکیلات انجمن بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ اشاره نمایم. مطالبی را هم که مطرح می کنم، بیشتر حاصل تجربه شخصی خودم در برخورد با مرحوم حلیی و همچنین انجمن حجتیه می باشد. حاج شیخ محمود حلیی یکی از واعظ سرشناس مشهد بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ سخنرانیهایش در مجامع مذهبی مشهد اصطلاحاً خیلی گل کرده بود و در واقع واعظ درجه اول شناخته می شد.

■ موضوع سخنرانیها بعد از سال ۱۳۲۰ چه بود؟

□ با توجه به رفتن رضاشاه و اشغال کشور توسط متفقین، آن اعمال فشارهای حکومتی بسیار کم شده بود و توده های مذهبی این تحول را یک دستاورد الهی تلقی می کردند و می گفتند: عدو شود سبب خیر و اینکه ما با آمدن متفقین نجات پیدا کرده ایم، چون که باز هم می توانیم حجاب زنان را حفظ کنیم و آزادانه به اقامه مراسم مذهبی خود بپردازیم! انگلیسیها محمدرضا شاه را به جای پدرش بر تخت نشانند و او هم اعلام کرد که من شاه مشروطه هستم و در هیچ کاری دخالت نمی کنم و آزادی مطبوعات، آزادی احزاب، آزادی مراسم مذهبی و... را اعلام کرد. در این حالت، هم روشنفکران با آزادی احزاب و مطبوعات راضی شدند و هم توده های مذهبی و روحانیت به واسطه آزادی مذهبی رضایت پیدا کردند. طبیعی آن بود وقتی کشور به اشغال اجنبی درمی آید، مردم نسبت به آنها عکس العمل نشان دهند، در حالی که در آن مقطع بسیاری از اقشار و طیفها، خدا را شکر کردند که الحمدلله متفقین آمدند و به برکت آمدن آنها ما از دست رضاشاه خلاص شدیم. در چنین شرایطی مرحوم حلیی که واعظ درجه اول شهر مشهد تلقی می شد، سخنرانیهایش مورد توجه مردم قرار گرفته بود.

در مجموع، سخنرانها این زمینه را فراهم کرد که همه اقشار مردم را برای شرکت در انتخابات دعوت کنیم جلسه بسیار پرشور بود.



بیامدهای آن جلسه چه بود؟

□ به دنبال آن نشست، جلسات دیگری داشتیم که ماحصل آن، تصمیم گیری برای شکل دادن یک جمعیت به نام جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی بود.

آیا شروع کار مؤتلفه اسلامی از سال ۱۳۳۰ بوده است؟

□ این جمعیت با آن جمعیت مؤتلفه اسلامی که فداییان اسلام بعد از نهضت روحانیت در دهه چهل تشکیل دادند، فرق می‌کند. من در خاطراتم هم این موضوع را تذکر داده‌ام که اشتباه نشود. جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی که در آن سال تشکیل شد، ترکیبی از شش تشکل بود. ۱- کانون نشر حقایق اسلامی به رهبری مرحوم شریعتی ۲- انجمن پیروان قرآن به رهبری حاجی عابدزاده. ۳- انجمن تبلیغات اسلامی که شعبه ای در مشهد داشت و برخی از اعضای آن مانند آقای امیرپور در کانون نشر حقایق اسلامی نیز عضو بودند. ۴- جمعیت طلاب علوم دینی که آقای مصباحی عضو شاخص آن بود. ۵- جمعیت مبارزین اسلام که علامت مشخصه آنها کلاه‌های پوستی بود و در واقع شاخه ای از فداییان اسلام در مشهد بودند (البته اینها از طرف مرحوم حلی دعوت شدند). ۶- هیات ابوالفضلی سراب که در واقع نماینده هیات‌های مذهبی مشهد در این جمعیت بود. سر هیات آنها آقای نجارنیا بود که الان مدتهاست، خانه نشین شده است. محل جمعیت را هم به پیشنهاد آقای حاجی عابدزاده، در مهدیه قرار دادیم که ایشان بعد از شهریور ۱۳۲۰ تاسیس کرده بود. در ضمن قرار بر این شد که شبهای شنبه در آن مهدیه سخنرانی باشد تا مردم از جریان انتخابات باخبر شوند. علاوه بر این، جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی عصر هر روز جمعه در صحن حرم نیز برنامه گذاشتند تا مردم را در جریان انتخابات قرار دهند. برنامه ما در این جمعیت آن بود که اهمیت انتخابات را برای مردم جا بیندازیم. بنده سخنگوی جمعیت شدم و شبهای شنبه می‌بایست به پرسشهای جمعیت پاسخ می‌دادم.

لیست کاندیداها بر چه اساس شکل گرفت و آیا حاج

شیخ حلی در این رابطه فعال بود؟

□ اتفاقاً یکی از مهمترین سؤالی‌های مردم همین بود که بالاخره کاندیداها چه کسانی هستند؟ آنها می‌گفتند ما باید کاندیداها را

۱۰۰ یا ۱۵۰ نفر می‌رسیدند. به هر حال ایشان بدون سابقه قبلی به یکباره از سال ۱۳۳۰ در جریان نهضت ملی فعال شدند. این موضوع برای ما بسیار عجیب بود. بعد از این قضیه ارتباط بیشتری با او برقرار کردم.

به نظر شما انگیزه فعال شدن حاج شیخ حلی چه بود؟

□ در جلسه ای که در منزل ایشان منعقد شده بود، من گفتم که حاج آقا، من منابر شما را قبل از این دیده بودم. جمعیتی هم که می‌آمدند یا پای منبر چرت می‌زدند، یا زوار بودند، یا برای اینکه ثوابی برده باشند، پای وعظ شما می‌نشستند. ولی حالا که شما به حمایت از نهضت ملی صحبت می‌کنید، می‌بینید که در مسجد گوهرشاد جای سوزن انداختن نیست. این نشان می‌دهد که هر وقت سخنان ما با خواست مردم منطبق باشد، این گونه استقبال می‌کنند وگرنه چرا قبلاً در سخنرانیهای شما از این خبرها نبود؟ ایشان هم این موضوع را تأیید کرد. ولی اینکه انگیزه مرحوم حلی از فعال شدن در نهضت ملی چه بود، نیاز به ذکر وقایعی دارد که با شرح آنها می‌توان به این پرسش پاسخ داد.

بعد از این سخنرانی، حاج شیخ حلی فعالیت خود را

چگونه ادامه داد؟

□ روز ۲۳ تیر در همین میدان شهدا ی مشهد که در آن موقع میدان شاه نام داشت، یک میتینگ برگزار شد که در آن مرحوم شریعتی و مرحوم حلی سخنرانی کردند.

در ۲۳ تیر یک راهپیمایی بزرگ در اعتراض به هریمان

صورت گرفت. آیا این میتینگ در ارتباط با آن راهپیمایی بود؟

□ خیر. این میتینگ در حمایت از مرحوم دکتر مصدق بود و ربطی به آن مسأله نداشت. یکی دیگر از سخنرانیهای مرحوم حلی در همان سال ۱۳۳۰ صورت گرفت. قضیه هم این بود که اقلیت مجلس با دکتر مصدق مخالفت می‌کردند و این همزمان با توقیف کشتی نفتی رزماری توسط انگلستان بود. در شهر مشهد هم اعتصاب عمومی شد و در مسجد گوهر شاد به حمایت از نهضت ملی یک تحصن صورت گرفت که مرحوم محمدتقی شریعتی و همه طرفداران نهضت ملی در آن حضور داشتند. مرحوم حلی آنجا هم صحبت کرد. البته مرحوم شریعتی و بنده هم صحبت کردیم.

در انتخابات مجلس هفدهم چه فعالیت‌هایی صورت

گرفت؟

□ در انتخابات دوره هفدهم که نیمه دوم سال ۱۳۳۰ موعد برگزاری آن بود، منزل حاج شیخ محمودحلی محل رفت و آمد طرفداران نهضت ملی شده بود، ما هم به آنجا رفت و آمد می‌کردیم. ایشان پیشنهاد کرد که جلسه ای در کانون نشر حقایق اسلامی تشکیل شود تا تصمیماتی برای انتخابات دوره هفدهم و بسیج مردم برای شرکت کردن در آن فراهم گردد. آن طور که خاطرم می‌آید، جلسه‌ای در هفدهم ربیع الاول، سالروز میلاد پیامبر(ص) در کانون تشکیل شد. قرار بود که من در آنجا بحثی را ارائه دهم. من بحث را مکتوب کردم، یادم هست که آقای حلی هم آن مکتوب را دید و حتی شعری را از دفتر شعرش که متعلق به ادیب الممالک فراهانی بود، به سخنرانی بنده ضمیمه کرد. در آن جلسه علاوه بر من مرحوم محمدتقی شریعتی هم صحبت کرد و حاج شیخ محمود حلی هم حضور داشت.

بشناسیم و درباره آنها تحقیق کنیم. بنده در جلسات جمعیت که اکثراً در خانه مرحوم حلبی برگزار می شد، همین نکته را منتقل می کردم و به اعضای جمعیت یادآور می شدم که مراجعه برای شناسایی کاندیداهای مورد نظر جمعیت زیاد است.

حاج شیخ محمودحلی در پاسخ می گفت: حالا زود است که ما به مردم کاندیدا معرفی کنیم، او در توجیه این کار می گفت ما هر قدر مردم را برای انتخابات آماده نماییم، بهتر است. تاریخ برگزاری انتخابات نزدیکتر می شد و فشار مردم هم برای معرفی کاندیداها بیشتر، ولی مرحوم حلبی از اعلام لیست کاندیداها جلوگیری می کرد.

■ انگیزه حاج شیخ حلبی در مخالفت از اعلام لیست

اگر منبری نشده بود، جزو مجتهدین طراز اول مشهد می شد، چنین حرفی رابزند. حاج شیخ محمودحلی ناراحت شد و گفت: اصلاً شما نمی دانید که چرا من در جریان نهضت ملی وارد شدم. من خواب پلرم را دیدم. (لازم به ذکر است که پدر مرحوم حلبی، حلبی ساز بود و ایشان هم به دلیل علاقه به پدرشان شهرت خود را حلبی گذاشته بود و گر نه نام فامیلی ایشان ذاکرزاده تولایی بود). او در خواب به من گفت: برو و از این کاشانی حمایت کن و من هم در این نهضت وارد شدم. بنده گفتم خواب که حجت نیست. به فرض آنکه خواب حجت باشد، آیا اگر شما این خواب را ندیده بودید، به عنوان یک واعظ مشهور در برابر این واقعه احساس تکلیف نمی کردید؟ آیا اگر خواب ندیده بودید، به معنای این بود که در مملکت اتفاقی نیفتاده است؟ ایشان خیلی ناراحت شد و به دنبال آن بدون اطلاع قبلی در آخرین روز اسفندماه ۱۳۳۰ مشهد را ترک کرد و به تهران عزیمت کرد.

گویی مرحوم حلبی باور کرده بود

که رژیم شاه نیز در مبارزه با

بهائیت جدی است و او می تواند با

استفاده از این موقعیت به مبارزه با

بهائیت رسمیت ببخشد.

■ بعد از رفتن حاج شیخ حلبی، وضعیت جمعیت مؤتلفه در جریان انتخابات به چه صورتی درآمد؟

□ ابتدا بلاتکلیفی بود، چرا که ایشان رهبر جمعیت بود، ولی بالاخره به این راه حل رسیدیم که برای تعیین کاندیداها یک انتخابات در جمعیت انجام دهیم. اقشار زیادی به جمعیت می پیوستند، حتی هیئتهای عزاداری وابسته به مالکین بزرگ هم به سفارش آنها اعلام همبستگی کرده بودند. حتی به یاد دارم که به اتفاق مرحوم استادشریعتی به منزل آیت الله سیدونس اردبیلی رفتیم و با ایشان صحبت کردیم که ایشان هم اعلامیه ای داد و از مردم درخواست کرد که در انتخابات شرکت کنند. در انتخابات درون جمعیت، کاندیداها به این صورت تعیین شد که مرحوم استادشریعتی نفر اول شد و حاج شیخ محمودحلی هم که صحنه را ترک کرده بود، نفر دوم شد. نفر سوم و چهارم را هم به تشخیص خود مردم واگذار کردیم. در نتایج انتخابات مجلس هم این دو نفر به ترتیب اول و دوم شدند و مهندس صدیقی هم که رییس کارخانه قند بود سوم شد.

در آن زمان حوزه انتخابیه مشهد، از مشهد تا تربت جام از یک طرف و از طرف دیگر تا قوچان و... را شامل می شد. صحنه باشکوهی بود. صفهای طولانی مردم از جوان ۱۸ساله گرفته تا پیرمرد ۷۰ساله تشکیل شده بود. ولی در روز دوم انتخابات با اعمال نفوذ سیدجلال الدین تهرانی که در آن هنگام استانداری و تولیت آستان قدس را به عهده داشت، رای گیرها متوقف شد و انتخابات مشهد ابطال گردید.

■ **جناب آقای احمدزاده! آیا به نظر شما انگیزه رفتن حاج شیخ حلبی به تهران صرفاً بر سر قضایای انتخابات مشهد بود؟**

□ انگیزه ایشان بعدها معلوم شد. در واقع رفتن مرحوم حلبی به تهران، مقدماتی برای تشکیل انجمن حجتیه بود. دوستانی که در آن زمان به تهران می رفتند و از ایشان خبر می گرفتند، می گفتند که شیخ در خانه خود محفل به وجود آورده و افرادی را برای مبارزه با بهائیت آموزش می دهد، فن گفتگو را به آنها می آموزد و ...

■ در دوران حکومت ملی، یعنی از فروردین ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حاج آقا حلبی چه فعالیتی را در تهران صورت می داد؟ آیا غیر از آن محفل ضدبهائیت، فعالیت سیاسی هم می کرد؟

□ مرحوم حلبی از مشهد که رفت، باصطلاح خودش صحنه سیاست را ترک کرد. در تهران نیز منزوی شد و فعالیت خود را در رابطه با همان محفل ضدبهایی متمرکز کرد. ابتدا در خیابان لرزاده و بعدها در میدان حسن آباد این محفل را تشکیل داد.

کاندیداها چه بود؟

□ ما بعداً اطلاعاتی بدست آوردیم که بعضی از مالکین بزرگ، رفت و آمدهای خصوصی با ایشان پیدا کرده اند. البته در یک جلسه ای ایشان گفت که مالکین بزرگ در روستاها نفوذ دارند و از رای دهقانان سواستفاده می کنند و ما بناچار باید با آنها ائتلاف کنیم. دو نفر از آنها را کاندیدا کنیم و دو نفر هم از جمعیت یا اینکه سه نفر از آنها و یک نفر از جمعیت معرفی کنیم ما ناچاریم ائتلاف کنیم، ولی مردم را تا شب انتخابات همین جور نگه می داریم و شب انتخابات یکمرتبه به آنها می گوئیم که به چه کسانی رای بدهند. بنده به آقای حلبی گفتم: ما که به مانند کشورهای پیشرفته احزاب نداریم. آنها از روی انضباط به همان کاندیدایی رای می دهند که حزب می گوید. اما در اینجا چه تضمینی وجود دارد که فتودالها و مالکین بزرگ در روستاها به این تعهد عمل کنند. از طرف دیگر، درست است که ملت ایران با شعار ملی شدن نفت به صحنه آمده است، اما می خواهد به حقوق سیاسی اجتماعی خود هم برسد. ما چطور می توانیم به این مردم بگوئیم که به فلان فتودال بدنام رای دهید؟ حتی اگر ما هم بگوئیم، مردم از ما نمی پذیرند.

■ واکنش حاج شیخ حلبی نسبت به این مواضع چه بود؟

□ اینجا شاه بیت سخن است. شیخ محمود حلبی گفت: نه. ایشان همراه با حرکات دست و نگاه خاصی، می گفت: ما مردم را همینطور تا شب انتخابات در انتظار نگاه می داریم و بعد یکمرتبه آنها را در مقابل این مساله قرار می دهیم که به چه کسانی رای بدهند. این مطالب به قدری مرا ناراحت کرد که برآشفتم و گفتم: آقای حاج شیخ! شما به عنوان واعظ شهر مشهد و به عنوان یکی از شخصیتهای علمی حوزه، نباید این حرف را بزنید که ما مردم را تا شب انتخابات منتظر نگاه داریم و سرشان را گرم کنیم. این سخن از شما بعید بود. اصلاً در تصور من نمی گنجید کسی مانند مرحوم حلبی که به قول مرحوم استاد محمد تقی شریعتی، مراتب علمی سنتی بالایی داشت و ...

گویا بعد از مدتی اسم انجمن حجتیه به انجمن امام

زمان تبدیل می شود.

□ من در این رابطه اطلاعی ندارم.

ولی کسانی که در کلاسهای عقیدتی انجمن شرکت

می کرده اند،

می گویند در

سربرگهایی

که به ما می

دادند، مهر

انجمن

حجتیه

مهدویه بود.

از این

موضوع که بگذریم فعالیت انجمن حجتیه را بعد از سال

۱۳۳۹ چگونه ارزیابی می کنید؟

□ انجمن حجتیه با توسعه خود به مراکز استانها، جلساتی را تشکیل

داد که هر یک توسط یکی از سخنرانان انجمن اداره می شد. از جمله

در همین شهر مشهد سخنگویی به نام سجادی داشتند که او را

مهندس خطاب می کردند. این جلسات مورد استقبال اقشار زیادی از

مردم قرار می گرفت و این در شرایط سالهای ۴۰ تا ۴۲ بود که از

یکسو نهضت آزادی و جبهه ملی دوم تشکیل شده بود و از سوی

دیگر نهضت روحانیت فعال گشته بود. در مشهد هم انجمنهای

اسلامی در سطوح مختلف دانشجویی، دانش آموزی و بانوان تشکیل

شده بودند. انجمن اسلامی بانوان که بنده بعضی وقتها در آنجا

صحبت می کردم، یکبار قرار شد که جلسه اش در منزل ما تشکیل

شود. اتفاقاً قرار بود که همین آقای سجادی به آن جلسه بیاید، ولی

هر چه منتظر ایشان شدیم نیامد. فردای آن روز خبردار شدیم که او

را در سر کوچه ای که منزل ما در آن قرار داشت، دستگیر کرده اند و

به ساواک برده اند. حدود ۱۵ یا ۲۰ روزی ایشان در ساواک بود. وقتی

بیرون آمد، من به دیدنش رفتم، گفت: از من امضا گرفتند که جز در

مورد مسایل ضدبهنائیت، مطلقاً راجع به چیز دیگری صحبت نکنم.

ایشان از آن تاریخ به بعد جلسات کاملاً اختصاص به موضوع

بهنائیت پیدا کرد.

□ آیا آقای سجادی قبل از دستگیری توسط ساواک، در

سخنرانیهایش راجع به موضوعات دیگر هم صحبت

می کردند؟

□ قبل از این بنده یکمرتبه با ایشان برخورد کردم و به او گفتم: اگر

شما می خواهید تبلیغات ضدبهنائیت بکنید، مانعی ندارد. ولی در مقابل

آن بگویند که اصلاً پیام اسلام چیست؟ بهایی باطل! اما اسلام چه

می گوید؟ به او گفتم: تو مطالعه کن که در مقابل بهنائیت، اسلام چه

چیز را می تواند عرضه کند. تا اینکه آن قضیه دستگیری پیش آمد و

ایشان در جلسات بعد از آن ماجرا، فقط راجع به بهنائیت صحبت

می کرد.

□ آیا سجادی اسم واقعی او بود یا نام مستعار؟

□ به نظرم سجادی اسم واقعی او بود. این جریان ادامه پیدا کرد. شیخ

محمودحلی هم گاهی به مشهد می آمد و بنده هم گاهی به دیدن

ایشان می رفتم. در اینجا باید از مرحوم محمدتقی شریعتی یاد کنم

که بذر احترام به افکار و اندیشه های دیگران ولو اینکه از نظر ما

درست نباشد، را در دل ما کاشت. البته بعدها خود ما بطور اصولی

خط مشی این محفل از چه تاریخی شکل علنی تری به

خود گرفت؟

□ در آستانه الحاق ایران به پیمان بغداد که در واقع پیمانی علیه

انقلاب مصر به رهبری جمال عبدالناصر بود، یکمرتبه آقای فلسفی

در مسجدشاه سابق به

منبر رفت و موضع

شدیدی را برعلیه

بهنائیت اعلام کرد. به

دنبال آن مرجع تقلید

آن زمان «مرحوم آیت

الله بروجردی» طی

مکتوبی که آقای

فلسفی آن را بر سر

منبر خواند و از رادیو نیز پخش گردید، جو مبارزه با بهنائیت را تشدید

کرد. به یاد دارم که آقای فلسفی در یک سخنرانی که از رادیو هم

پخش می شد گفت: اعلیحضرتا! آیا می دانید که پزشک مخصوص

شما بهایی است؟ ما نگران این هستیم که جان اعلیحضرت به خطر

بیفتد و اگر جان شما در خطر بیفتد، استقلال مملکت و به تبع آن

اسلام و تشیع و همه چیز به خطر می افتد! در این اوضاع و احوال

یکدفعه دیده شد که تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش کلنگی را بر

روی شانه اش گذاشته و به سوی مرکز بهنائیت در تهران حرکت کرد.

آنجا را تصرف کردند و مرکز بهنائیت را تخریب نمودند. عکس تیمسار

باتمانقلیچ را در روزنامه های آن زمان انداختند.

□ آقای احمدزاده! مختصری از سوابق تیمسار باتمانقلیچ

را توضیح دهید.

□ تیمسار، یکی از کودتاجیان ۲۸ مرداد بود. بعد از انقلاب هم که او را

گرفتند در بازجویی گفت: من هر چه در آن زمان انجام دادم، به

فتوای حضرت آیت الله کاشانی بوده است، چون بنده مقلد و پیرو

ایشان بوده ام و به دستور ایشان در عملیات سقوط مصدق فعال

شدم. تیمسار کودتاجی با گفتن این جمله از زندان آزاد شد، «فاعتبروا

یا اولی الابصار». همزمان با این مبارزه داغ علیه بهنائیت، پیمان بغداد

به تصویب رسید و ایران نیز به این پیمان ملحق شد و در آن مقطع

حساس، مردم به مسأله مبارزه با بهنائیت سرگرم شدند. بعد از

امضاشدن پیمان بغداد در سال ۱۳۳۴ یکمرتبه تب مبارزه با بهنائیت

فروکش کرد، گویی که دیگر در ایران اثری از بهنائیت وجود ندارد.

پس از این تاریخ بود که انجمن حجتیه تاسیس شد. گویی مرحوم

حلی باور کرده بود که رژیم شاه نیز در مبارزه با بهنائیت جدی است

و او می تواند با استفاده از این موقعیت به مبارزه با بهنائیت رسمیت

بخشد.

□ اعلام فعالیت رسمی انجمن حجتیه در چه تاریخی

صورت گرفت؟

□ بعد از قضایای سال ۱۳۳۴ حاج شیخ محمودحلی به تشکیلات

خود رسمیت داد و نهایتاً در سال ۱۳۳۶ آن را با نام انجمن حجتیه

مطرح کرد. که در واقع تداوم تشکیلات ضدبهنائیت بود که در مشهد

فعالیت داشت گوشه هایی از آن را برای شما بازگو کردم. ولی از

سال ۱۳۳۶ به بعد، به نام انجمن حجتیه توسعه پیدا کرد و شعبی در

همه مراکز استانها تاسیس نمود.

تحلیل کردیم که در جهان بینی توحیدی، این مساله چگونه ریشه دارد؟ با این دیدگاه بود که من به دیدن مرحوم حلبی می رفتم. یکبار که ایشان به مشهد آمده بود، در کوچه باغ نادری به دیدن او رفتم. علاقمندان به شیخ حلبی هم بودند، شیخ محمود برای آنها صحبت می کرد. تمام صحبتش این بود که تکلیف دینی امروز ما منحصر به این است که با بهائیت مبارزه کنیم. او با سوگندهایی که مخصوص خودش بود، مثلاً «والله العلی الاعظم الاعلی، بر این نکته تاکید می کرد که امروز امام زمان (عج) جز این خدمت را از کسی نمی پذیرد و چیزی جز این انتظار ندارد. بعد از پایان صحبت ایشان من در کنار او نشستم و سکوت کردم. ایشان به من گفت: آقای احمدزاده، من معنای سکوت شما را می فهمم و می دانم که شما با این حرف من مخالفتید. ولی من به شما علاقه دارم و از باب خیرخواهی می گویم که به خدا قسم، امروز تکلیف شرعی و دینی همه ما آن است که با بهائیت مبارزه کنیم. من باز هم با سکوت بخصوصی به او نگاه کردم. می خواهم عرض کنم که تشخیص من این بود که دیدگاههای مرحوم حلبی یک نوع اعتقاد بود و نه اینکه بازی سیاسی باشد، اگرچه مورد بهره برداری ساواک قرار می گرفت. امروزه خیلی ها گرفتار این مساله هستند، یعنی تفکراتی دارند که مورد بهره برداری دیگران قرار می گیرد.

ولی اسنادی که بعد از انقلاب چاپ شد و سروسو صدای زیادی هم به پا کرد، مبین این موضوع بود که جلسات انجمن حجتیه در مشورت و با اجازه ساواک برگزار می شد.

□ حاج شیخ محمود حلبی این مجوز را به حساب این می گذاشت که حتی شخص اعلیحضرت، موافق با این نظریه هستند که بهائیت خطرناکترین دشمنان این مملکت است. به هر حال امکان دارد که این قضاوت من درست یا غلط باشد، ولی در آن زمان، من حاج شیخی محمودحلبی را واجد تفکری می دانستم که در عین حال مورد بهره برداری رژیم و ساواک قرار می گیرد. کما اینکه در مورد فداپیمان اسلام هم اینطور فکر می کردم. افرادی مانند نواب صفوی مردمانی مخلص، فداکار و شهادت طلب بودند، اما شیوه آنها به گونه ای بود که مورد بهره برداری قرار می گرفتند. تاریخ اسلام هم شاهد گویای این موضوع می باشد. خوارج نهروان. «آن مردمان متعهد اما متحجرا!» نماز شب خوانانی که پیشانیهای آنها از کثرت سجده پینه بسته بود، اما بر علیه علی (ع) و در جهتی حرکت می کردند که معاویه حداکثر بهره برداری را از این تفکر بر علیه علی (ع) می کرد. اینها نمی دانستند که چه می کنند. حضرت علی (ع) به خوبیهای آنها اشاره می کرد و می گفت: آنها بدترین کارها را می کنند و خیال می نمایند که بهترین کارها را در راه خدا انجام می دهند. من شیخ محمودحلبی را با همین معیار ارزیابی می کردم و لذا ارتباطم با او قطع نشد. او هم گاهی به بازدید من می آمد.

آیا مورد دیگری از این ملاقاتها را به یاد دارید؟

□ بله، در همان دهه چهل، یادم هست یک روز که برف سنگینی هم بر زمین نشسته بود، مرحوم حلبی به اتفاق یک نفر دیگر برای بازدید به منزل ما آمد. در آن ایام من روی جهان بینی توحیدی کار می کردم. یک مقدار از این کار را برای شیخ محمودحلبی بازگو کردم، ولی ایشان با بی اعتنائی و برخورد خاصی حرفها را می شنید، بدون آنکه با بنده برخوردی کند. من اینطور استنباط می کردم که او در دل می گوید: امروز تکلیف همه شیعیان است که با بهائیت مبارزه کنند و این خواست امام زمان است. این حرفها یعنی چه؟! (مجلس ۹)

■ **نظر حاج شیخ حلبی در رابطه با مراجع وقت چه بود؟**
□ سال ۱۳۴۸ بود که در تهران یکبار دیگر ایشان را ملاقات کردم. این ایام مصادف با فوت آیت الله حکیم بود. شاه نیز تلگرافی به مرحوم آیت الله خوبی زد و به ایشان تسلیت گفت. در واقع با این کار، می خواست مرجعیت را از ایران به نجف پاس بدهد. در آن روز دیدم عده ای در خانه شیخ محمودحلبی نشستند. صدای زنگ

دو سه سال قبل از سال ۱۳۵۰ که حسینیه ارشاد توسعه پیدا کرده بود و سخنرانیهای دکتر شریعتی در دانشگاههای مختلف با استقبال بی سابقه دانشجویان و روشنفکران مواجه شده بود، خیلی از افراد انجمن حجتیه که به حسینیه ارشاد پا گذاشته بودند، کم کم از انجمن جدا شدند و به صف جدید روشنفکران مذهبی پیوستند

تلفن لحظه ای قطع نمی شد و از شیخ محمود می پرسیدند که مرجع کیست؟ ایشان هم با آب و تاب و روش بیان مخصوص به خود، آیت الله خوبی را معرفی می کرد. بعد از مدتی سکوت، بنده گفتم: آقای حلبی! اینکه فقہش فلان و اصولش فلان است و... دردی از مردم ایران را دوا نمی کند. مردم به مرجعی نیاز دارند که پیام اصلی اسلام را درک کرده باشد. یکمرتبه، آقای حلبی بطور بی سابقه ای به من گفت: من می فهمم که تو طرفدار آقای خمینی هستی و خیر دارم که در نهضت روحانیت از ایشان طرفداری می کرده ای و حالا هم منظور تو را درک می کنم. اصلاً در خانه من جای این حرفهای سیاسی نیست. من هم قدری تند جواب ایشان را دادم و این آخرین دیدار بنده قبل از رفتن به زندان در سال ۱۳۵۰ بود.

■ **آیا مراقبتهای حاج شیخ حلبی در جلوگیری از تاثیر پذیری انجمن حجتیه نسبت به شرایط سیاسی**

نکته ی را که می خواهم بگویم، این است که تشخیص من این بود که مرحوم حلبی آدم وابسته و مزدوری نیست و اصلاً تفکر او این بود و بنابراین باید برای او احترام قایل شد.

کارآمدی داشت؟

□ تا آنجا که من اطلاع پیدا کردم، در آن دو سه سال قبل از سال ۱۳۵۰ که حسینیه ارشاد توسعه پیدا کرده بود و سخنرانیهای دکتر شریعتی در دانشگاههای مختلف با استقبال بی سابقه دانشجویان و روشنفکران مواجه شده بود، خیلی از افراد انجمن حجتیه که به حسینیه ارشاد پا گذاشته بودند، کم کم از انجمن جدا شدند و به صف جدید روشنفکران مذهبی پیوستند که بعدها در مبارزات سیاسی دهه پنجاه نیز فعال بودند. نکته ای را که می خواهم بگویم، این است که تشخیص من این بود که مرحوم حلبی آدم وابسته و مزدوری نیست و اصلاً تفکر او این بود و بنابراین باید برای او احترام قایل شد. الان خاطره ای از قبل سال ۵۰ به یادم آمد. یکی از منسوبین آقای حلبی در مشهد فوت کرد. در مسجدی در کوچه باغ نادری، مجلس ترحیم

گویا در اوایل انقلاب، شما این مطالب را با رهبری انقلاب هم در میان گذاشته بودید. (۲)

□ بله. آن ایامی که مسؤلیت استانداری خراسان را به عهده داشتیم، در رابطه با کارم نزد امام رفته بودم. در آنجا بنده مساله حجتیه را مطرح کردم و جریان حزب جمهوری اسلامی را هم برای ایشان گفتم و اینکه از یک طرف برخی از اینها به کمیته مرکزی حزب آمده اند و از طرف دیگر به کتابفروشیها حمله می کنند و آنها را آتش می زنند و اصلاً باعث درگیری شده اند.

در همان ملاقات، خاطره ای را برای مرحوم امام (ره) نقل کردم. به ایشان گفتم: آن دورانی که شما در نجف بودید، یکی از تاجران مشهدی که علاقه مند به شما هم بود، برای زیارت به کربلا و عتبات عالیات می آید و در ضمن خدمت شما می رسد و می پرسد که

به هر حال اینها کسانی بودند که افراد سیاسی را به جلسات خود راه نمی دادند و او را طرد می کردند. حتی آنطور که شنیده بودم، گاه گاهی افراد را تهدید می کردند که آنها را به ساواک معرفی می کنند.

آیا اجازه می دهید از وجوهات شرعی به انجمن حجتیه کمک شود؟ شما در پاسخ گفته بودید: شاه باید برود! آن تاجر که جواب را متناسب با سؤال ندیده بود، به تصور اینکه سؤال را بد مطرح کرده است، دوباره آن را بازگو می کند که شما دوباره تکرار می کنید: شاه باید برود! آن وقت طرف متوجه می شود که اصل قضیه باید حل شود و بهائیت یک موضوع فرعی است. وقتی من این خاطره را نقل کردم، ایشان دوبار سرشان را به علامت تأیید تکان دادند. من به ایشان گفتم: نمی گویم که خدای ناکرده اینها با سازمانهای جاسوسی بیگانه در ارتباطند، حداقل من مدرکی ندارم. اما می خواهم این نکته را خدمت شما عرض کنم که اساساً این شیوه تفکر برای انقلاب خطرناک است و ممکن است ناخواسته مورد بهره برداری قرار گیرد. وقتی این جمله را برای ایشان گفتم، **شهادت** (خدا را شاهد می گیرم) که ایشان دوبار گفتند: «همینطور است، همینطور است» در حالی که شیوه معمول امام این بود که هیچگاه در برابر گزارشها، فی المجلس نظر مثبت و منفی نمی دادند. این تأییدیه مرا خیلی خوشحال کرد که جریان آن را برای آقای خامنه ای و مرحوم بهشتی و مرحوم هاشمی نژاد گفتم.

در آن مقطع، حتی شما به بعضی از استانداران اشاره کرده بودید که عضو انجمن حجتیه هستند.

□ به همین دلایل بود که در آن شرایط، لبه تیز حجتیه متوجه بنده بود و اتهامات و برجسپیهایی را به من می زدند، تا جایی که در جریان انتخابات در محلات بالای شهر مشهد، بنده را فنودال معرفی می کردند و در محلات جنوب شهر، مرتد و طرفدار مجاهد و مارکسیستها. یکی از دوستان اطلاع دقیقی در آن زمان به من داد که سازماندهی شایعات به عهده حجتیه می باشد. بعد از استعفا از سمت استانداری، در خرداد سال ۵۹ برای سالگرد دکترشریعتی مرا به شیراز دعوت کردند. در آنجا به دیدن مرحوم ربانی شیرازی، نماینده امام در فارس رفتم، جریان را برای ایشان تعریف کردم. خداوند او را رحمت کند، بعد از صحبت من گفت: فلانی تو از ریشه قضایا خبر نداری. گفتم ریشه قضایا چیست که من خبر ندارم؟ مرحوم ربانی

گرفته بودند، ایشان برای آن مراسم به مشهد آمده بود. وقتی به مجلس وارد شدم، ایشان هم جلوی در مجلس ایستاده بود. آقای خامنه ای در همان روزها یکبار به من گفتند که چرا شما در مجلس فاتحه او شرکت می کنید؟ او از حضور شما در آن جلسه به نفع خودش بهره برداری می کند. من گفتم نه تنها با او بلکه حتی با کسانی که در دوران نهضت ملی با مصدق مخالف بودند، باید صحبت کرد و برخورد داشت. بنده به آنها برجسب نمی زدم که مثلاً تو ضدملی هستی و... در دورانی هم که زندانی بودم، شیوه برخورد من با تمام جریانات سیاسی مخالف چنین بود، در حالی که آدم مستقلی هم بودم.

موضع گیریهای حاج شیخ حلبی و انجمن حجتیه در مقطع انقلاب ۵۷ چگونه بود؟

□ اینها راهپیمایها را محکوم می کردند. رهبری آقای خمینی را هم محکوم می کردند. اینها اساساً این حرکت را قبول نداشتند. این موضع تا نزدیکهای پیروزی انقلاب هم ادامه داشت، بعد یکدفعه پیوستند.

نقطه عطف این تحول کجا بود؟ آیا بعد از راهپیمایی عظیم مردم در عاشورای ۵۷ که در واقع یک فراندوم بود، این تحول پیش آمد؟

□ من فکر می کنم که این تحول بعد از کنفرانس سران چهار کشور آمریکا، فرانسه، انگلستان و آلمان در گواهلوب بود و از اواخر آذر سال ۵۷ شروع شد. (۱)

انجمن حجتیه بعد از انقلاب چگونه به فعالیتهای خود ادامه داد؟

□ در اوایل سال ۵۸ که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، یک روز مرحوم هاشمی نژاد به من تلفن زد که آیا شما می خواهید با اعضای کمیته مرکزی حزب در خراسان آشنا شوید؟ من پاسخ مثبت دادم. وقتی به کمیته مرکزی حزب رفتم، آنجا افرادی از حجتیه را دیدم. چون محلی بودند و سابقه فعالیت در انجمن داشتند، آنها را می شناختم. این موضوع برای من بسیار تعجب آور بود. بعد از خاتمه آن جلسه معارفه به شهید هاشمی نژاد گفتم که شما مثل من از گذشته حجتیه و موضع آقای حلبی و اینکه نباید در سیاست مطلقاً دخالت کرد و تخته کردن نهضت روحانیت و آقای خمینی اطلاع دارید. با این سابقه چرا اینها را به کمیته مرکزی حزب آورده اید؟ ممکن است که تحت تاثیر انقلاب تغییراتی کرده باشند، اما در جاهای مهم، این گونه افراد با آن سوابق قبلی باید مدتی امتحان خود را پس بدهند تا بتدریج اگر واقعاً شایستگی داشتند به مناصب برسند. ولی در همین اوایل انقلاب این کار مساله به وجود می آورد. ایشان سکوت کرد و به من جوابی نداد.

یادم هست که آقای خامنه ای هم که در تهران مسؤلیتهایی داشتند، وقتی با ایشان موضوع را مطرح کردم، چیزی در پاسخ من نگفتند، شهید بهشتی هم در این رابطه حرفی نزدند. به هر حال اینها کسانی بودند که افراد سیاسی را به جلسات خود راه نمی دادند و او را طرد می کردند. حتی آنطور که شنیده بودم، گاه گاهی افراد را تهدید می کردند که آنها را به ساواک معرفی می کنند. من یادم هست که در جلسات آنها گاهی تیمسار بهرامی رییس ساواک مشهد شرکت می کرد و برخی از جلسات آنها که در محافل اعیان و اشراف مشهد برگزار می شد، با تشریفات فوق العاده ای همراه بود.

گفتند: همان روزهای اول که امام از پاریس آمده بودند و در دبیرستان علوی بودند، ما آنجا بودیم که آقای خزعلی به اتفاق یک نفر دیگر خدمت امام آمدند. آقای خزعلی گفت که انجمنی به نام حجتیه وجود دارد که علیه بهائیت مبارزه می کرده اند و خدمات بسیاری دارند. حالا که به برکت انقلاب موضوع بهائیت منتفی شده است، اجازه بفرمایید که اینها با مارکسیستها مبارزه کنند، چون اینها اهل منطق و استدلال و اجتماع و... هستند. مرحوم ربانی شیرازی گفت: تا آقای خزعلی این موضوع را مطرح کرد، بنده یادداشتی به این مضمون خدمت امام دادم که این جریان به فراماسونری و اینتلیجنت سرویس وابسته می باشد و ما باید از خیر مبارزه اینها با مارکسیسم بگذریم. آن مساله در آنجا مسکوت ماند.

ولی بعداً امام بر علیه انجمن موضع علنی گرفتند.

بله، در سال ۶۲ ما در زندان بودیم که امام به یکباره موضع صریح و قاطعی در برابر حجتیه و اسلام ملوکی گرفتند و گفتند که اگر از کارهایتان دست نکشید، قلمهایتان خرد خواهد شد. کمی بعد روزنامه اطلاعات در زندان بدست بنده رسید و دیدم که طرفداران انجمن حجتیه، از آقای حاج شیخ محمودحلی خواهان تعیین تکلیف شده بودند که ایشان هم حکم به توقف فعالیتهای آموزشی انجمن حجتیه داده بود. با آن که امام آن موضع را گرفت، ولی آنها از حاج شیخ محمود حلی استفتا کردند که بعداً هم اعلام کردند با سخنان امام تکلیف ما روشن شد و ما همچنان به انقلاب وفا داریم. در واقع این اعلام موضع از تصفیه آنها جلوگیری کرد.

در رابطه با نفوذ انجمن حجتیه به گزینشهای ادارات مختلف مطالب بسیاری را نقل می کنند. از دیدگاه شما این اخبار تا چه اندازه صحت دارد؟

بنده در سال ۶۳ از زندان اوین به زندان مشهد منتقل شدم. در همین سال یا اوایل ۶۴ بود که سر صحبت با یکی از مسؤولان قضایی در رابطه با انجمن حجتیه باز شد. من جریان حجتیه را برای او تشریح کردم، و گفتم که: من اطلاع دارم که در حال حاضر وقتی کسی تقاضای استخدام برای ادارات مختلف از آموزش و پرورش گرفته تا نیروهای مسلح می کند، یک سازمان گزینشی هست که سوابق او را بررسی می کند. یکی از معیارهای تعیین صلاحیت افراد این است که اگر قبل از انقلاب سابقه فعالیت سیاسی داشته باشد، حتی اگر بعد از انقلاب به دنبال زندگی خود رفته باشد، او را رد صلاحیت می کنند، چرا که ممکن است بعداً مساله آفرین باشد! اگر در گزینش افراد حجتیه هم این دقت نظر را داشتید، به صرف اینکه بعد از موضع امام خود را تابع ایشان اعلام کردند، قانع نمی شدید و آنها را در مسئولیتهایشان باقی نمی گذاشتید. که ایشان به من پاسخی ندادند.

جناب آقای احمدزاده! از اینکه به پرسشهای ما به تفصیل پاسخ دادید، بسیار سپاسگزاریم.

پی نوشتها:

- ۱- کنفرانس گوادلوپ با شرکت چهار کشور آمریکا، فرانسه، انگلستان و آلمان، برای بررسی مسایل ایران در سال ۱۳۵۷ تشکیل شد که حاصل آن قطع حمایت سیاسی از رژیم سلطنتی بود.
- ۲- در این رابطه مهندس میثمی می گوید: ملاقات آقای احمدزاده با مرحوم امام در سال ۱۳۵۸ صورت گرفت. بعد از آن ملاقات، ایشان را دیدم و آقای احمدزاده شرح مطالبی را که در مورد انجمن حجتیه به امام گفته بود، برای من نقل کرد و از این نکته هم خیلی خوشحال بودند که امام به این قضیه توجه نشان می دهند.

آقای خزعلی به اتفاق یک نفر دیگر خدمت امام آمدند. آقای خزعلی گفت که انجمنی به نام حجتیه وجود دارد که علیه بهائیت مبارزه می کرده اند و خدمات بسیاری دارند. حالا که به برکت انقلاب موضوع بهائیت منتفی شده است، اجازه بفرمایید که اینها با مارکسیستها مبارزه کنند، چون اینها اهل منطق و استدلال و اجتماع و... هستند. مرحوم ربانی شیرازی گفت: تا آقای خزعلی این موضوع را مطرح کرد، بنده یادداشتی به این مضمون خدمت امام دادم که این جریان به فراماسونری و اینتلیجنت سرویس وابسته می باشد و ما باید از خیر مبارزه اینها با مارکسیسم بگذریم. آن مساله در آنجا مسکوت ماند.



سخنرانی

مرحوم حاج شیخ حلی

سال ۱۳۳۱

مشهد